

نقدی بر ماده دوم قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب



دکتر سید محمد حسینی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)

ترتیب آن به شرح مندرج در قانون مجازات اسلامی می‌باشد...
در این ماده سه اشکال عمده به شرح زیر وجود دارد:

اشکال نخست

اولین اشکال این است که قانونگذار کلیه جرایم را واجد جنبه الهی دانسته است. منشاء این سخن این پندار بوده است که «جرم در نظام اسلامی عبارت از تخلفی است که موجب خد یا تعزیر شود و کلاً جرایم جنبه الهی دارند»^(۱) با این توضیح که در یک نظام مشروع اسلامی هر جرمی، به لحاظ اینکه تخلف از اوامر و نواهی شارع مقدس یا حکومت مشروع به شمار می‌رود، گناه و موجب مجازات (مقدّر یا غیر مقدّر) می‌باشد، یا به نص خاص و یا بنابر تجویز کلی تعزیر مرتکب حرام و تارک واجب (مَنْ فَعَلَ مُحَرَّمًا أَوْ تَرَكَ وَاجِبًا فَلِلْأَمَامِ تَعْزِيرُهُ)^(۲)

با توجه به مسلمات فقهی، کلیت این سخن مخدوش و مردود است، چراکه:

اولاً: هر فعل حرام و ترک واجبی، حتی آن افعال حرام و ترک واجبی که توسط شارع مقدس یا حکومت مشروع برای آنها مجازاتی مقرر نشده است، موجب تعزیر

که مبانی و مقررات آیین دادرسی کیفری را بیان و تکلیف مراجع آموزشی، قضائی و اجرایی را روشن کند، تدوین و ارائه نماید.

اما به گونه‌ای باور نکردنی این انتظار برآورده نشده و مولود جدید نه فقط چندان شادی و شعفی در خانواده پدید نیاورده که موجب نگرانی نیز شده است! تر خود حدیث مفصل بخوان از این مجملی که پیرامون ماده دوم این قانون نگاشته می‌شود ماده دوم قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب چنین انشاء شده است:

«کلیه جرایم دارای جنبه الهی است و به شرح ذیل تقسیم می‌گردد:

اول - جرایمی که مجازات آن در شرع تعیین شده مانند موارد حدود و تعزیرات شرعی.

دوم - جرایمی که تعدی به حقوق جامعه و یا مخل نظم همگانی می‌باشد.

سوم - جرایمی که تعدی به حقوق شخص یا اشخاص معین حقیقی یا حقوقی است.

تبصره ۱: تعزیرات شرعی عبارت است از مجازاتی که در شرع مقدس اسلام برای ارتکاب فعل حرام یا ترک واجب بدون تعیین نوع و مقدار مجازات مقرر گردیده و

خوانندگان گرامی، لازم به توضیح است به دلیل اهمیت و اولویت مطالب حاضر که توسط مترجم محترم سلسله مقالات «قانون جزایی فرانسه» به دست ما رسیده است، ضمن عرض پوزش بعثت قطع سلسله مسباحه فنون، علاقمندان می‌توانند ادامه آن را از شماره آینده دنبال نمایند. (ماهنامه دادرسی)

سرانجام پس از سالها سرکردن با قوانین و مقررات متداخل و متراکم ناظر بر آیین دادرسی کیفری که از پیش از انقلاب به جای مانده و یا پس از انقلاب به توالی تصویب شده بودند، قانون دادگاههای عمومی و انقلاب (کتاب دوم: در امور کیفری) تصویب، ارائه و به اجرا گذارده شد. البته «مدتی این مثنوی تأخیر شد» اما این تأخیر در تصویب و ارائه قانون جدید با این بیان توجیه می‌شد که «مهلتی بایست تا خون شیر شد».

انتظار و امید این بود که پس از آن همه تأخیر و تأمل و پس از قریب دو دهه تجربه قانونگذاری و قضائی بعد از انقلاب، قانونگذار اسلامی قانونی جامع و منسجم

باشد محل تردید و تأمل است. بزرگانی چون صاحب جواهر (ره) و امام خمینی علیه السلام در یکی از دو نظر خویش - کلیت این اقتضا را نپذیرفته و جواز تعزیر بر فعل حرام و ترک واجب را مشروط به کبیره بودن گناه دانسته اند: «كُلُّ مَنْ تَرَكَ وَاجِبًا أَوْ إِزْتَكَبَ حَرَامًا فَلِلْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَائِبِهِ تَعْزِيرُهُ بِشَرْطِ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْكَبَائِرِ...»^(۳)

ثانیاً: در فقه و حقوق، جرایم از جهت وجود و عدم قصد و عمد به دو دسته، جرایم عمدی و جرایم غیر عمدی، تقسیم شده‌اند. در مواردی که جرم غیر عمدی منجر به ورود خسارت جسمی یا روانی بر بزه دیده بشود، جزای مالی (دیه یا ارش) مقرر شده است، بدون آنکه جنایت ارتكابی فعل حرام و معصیت خدا محسوب شود. حتی اگر جنایت غیر عمدی را موجب ضمان مدنی و ماهیت دیه را جبران خسارت بدانیم و نه مجازات، در فرهنگ فقهی و حقوقی جنایات غیر عمدی جرم به‌شمار می‌آیند بدون آنکه دارای جنبه الهی باشند.

ثالثاً: به رغم عدم مسئولیت کیفری ضعار در فقه اسلامی، در صورت ارتکاب بعضی جرایم توسط صغیر ممیز، نوعی تعزیر تجویز و مقرر شده است که در مورد میزان آن ادله و اقوال مختلف است.^(۴) در این موارد، اعمال مجازات "تعزیر" نامیده شود یا "تأدیب"، در هر حال، عمل ارتكابی جرم تلقی و به‌صورتی متناسب با سن مرتکب و شرایط ارتکاب جرم، نابالغ کیفر می‌شود بدون آنکه عمل او شرعاً گناه محسوب شود تا واجد جنبه الهی دانسته شود.

رابعاً: جرایم قابل عفو که با عدم تعقیب

مجرم یا عدم مطالبه مجازات او یا عفو او بعد از صدور حکم به مجازات، توسط مجنی علیه یا اولیای او، مجازاتی مورد حکم قرار نمی‌گیرد یا ساقط می‌شود، مطلقاً دارای جنبه حق الناسی می‌باشند.

با وجود ترغیب مردم به عفو خاطیان در کتاب و سنت، چگونه می‌توان خطاکاری را که مورد عفو قربانی جرم قرار گرفته است را همچنان مستحق مجازات، به لحاظ جنبه حق الهی آن، دانست؟ جواز تعزیر مجرم به رغم اینکه توسط مجنی

هر فعل حرام و ترک واجب، حتی آن افعال حرام و ترک واجب واجب که توسط شارع مقدس یا حکومت مشروع برای آنها مجازاتی مقرر نشده است، موجب تعزیر باشد محل تردید و تأمل است

علیه یا اولیای او مورد عفو قرار می‌گیرد (در مواردی که بر عدم مجازات او مفسده‌ای از قبیل تجری او یا دیگران، یا اختلال در نظم و امنیت عمومی، مترتب است)^(۵) به عنوان اعمال حق حاکمیت، حکم ثانوی و به اعتبار جواز یا وجوب دفع مفسده است. به حکم و اعتبار اولی، عفو مجرم توسط بزه دیده موجب سقوط عقاب از اوست و بدون وجود محذورات یادشده و مترتب بر عدم مجازات مجرم، مجازات او وجه شرعی ندارد.

جالب اینکه که قانونگذار که در آغاز ماده دوم کلیه جرایم را واجد جنبه الهی می‌داند، در ماده چهارم، شماره دوم و سوم، یک دسته از جرایم را با شکایت شاکی

خصوصی قابل تعقیب دانسته و در شماره سوم مقرر نموده که تعقیب برخی از این جرایم با گذشت شاکی موقوف می‌شود. اگر جرم حق الناسی مطلق وجود ندارد و کلیه جرایم دارای جنبه الهی هستند چرا باید تعقیب دسته‌ای از آنها منوط به شکایت شاکی باشد و بعضی از همین گروه جرایم با گذشت شاکی موقوف تعقیب شوند؟ محدود و مشروط کردن موارد تعقیب جرم و مقرر نمودن موقوفی تعقیب بعضی جرایم با عفو مجرم توسط شاکی (در ماده چهارم) با قول به جنبه الهی داشتن کلیه جرایم (در ماده دوم) تعارض و منافات دارد.

خامساً: کلیه جرایم قابل مجازات متلازم با وجود تقصیر، یا حتی قصور، مجرم نیست. در پاره ای جرایم بدون آنکه انتساب عمل به متهم یا قصد مجرمانه او احراز شود به مجازات حکم می‌شود.

از باب نمونه به موارد زیر اشاره می‌شود:

۱- در صورتی که چهار شاهد عادل برای شهادت بر وقوع زنا در محکمه حاضر شوند و یکی از آنها از ادای شهادت خودداری کند، سه شاهد عادل دیگر محکوم به حد قذف می‌شوند بدون آنکه مرتکب فعلی منهی عنه، شده باشند. ادای شهادت بر وقوع عمل زنا منع نشده است تا اقدام به شهادت نافرمانی شارع و موجب حد باشد. نظر به پاره ای اهداف، از قبیل حفظ آبروی شهروندان و ستر و پوشاندن خطاهای شخصی افراد، شارع برای شهودی که عددشان به حد نصاب برای اثبات زنا نرسد، هر چند عادل باشند و

قصد ارتکاب جرم قذف را نداشته باشند، مجازات تعیین کرده است تاراه اثبات زنا با شهادت شهود را هرچه سخت تر نماید. اقدام به شهادت، در فرض مذکور، گناه نیست اما جرم محسوب است و مجازات می شود.

۲- در بعضی صور حکم به قصاص یا دیه، اسناد جنایت به محکوم علیه یا ممنوعیت عمل او محرز نیست و مع الوصف به قصاص یا دیه حکم می شود. از باب مثال: «اگر دو نفر متهم به قتل باشند و هر کدام ادعا کند که دیگری کشته است و علم اجمالی بر وقوع قتل توسط یکی از آن دو نفر باشد و حجت شرعی بر قاتل بودن یکی اقامه نشود و نوبت به دیه برسد با قید قرعه دیه از یکی از آن دو نفر گرفته می شود.» (۶)

- در صورت تعارض بینة و اقرار، به اولیای دم اختیار داده شده که هر یک از مقرر یا مشهود علیه یا هر دو را قصاص کنند (۷) باینکه مسلماً یکی از آن دو بی گناه است.

اگر قاتل به تجویز یا به تکلیف الزامی شرع مرتکب جنایت شده باشد (مانند قتل سَابُّ النَّبِيِّ (ص)، قتل در مقام دفاع مشروع و قتل زوجه زانیه مطاوعه وزانی با او در حال عمل زنا) و نتواند موجب هدر دم مقتول را ثابت کند، به قصاص محکوم می شود بدون آنکه گناهی مرتکب شده باشد درباره مثال اخیر آمده است:

«لَوْ وَجَدَ مَعَ زَوْجَتِهِ رَجُلًا يَزْنِي بِهَا وَ عَلِمَ بِمُطَاوَعَتِهَا فَلَهُ قَتْلُهُمَا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ اسْتِيفَاءُ الْحَدِّ وَلَا إِثْمٌ عَلَيْهِ... وَلَا خِلَافٌ فِي أَنَّهُ فِي الظَّاهِرِ عَلَيْهِ الْقَوْدُ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَ عَلَى دَعْوَاءِ الْبَيِّنَةِ أَوْ يَصْدُقَهُ الْوَلِيُّ» (۸)

مورد و شواهدی که در این قسمت به عنوان نمونه مورد اشاره قرار گرفتند بخوبی نشان می دهند که بین دو مفهوم جرم و گناه همواره تلازم وجود ندارد و قطعاً این سخن قانونگذار که «کلیه جرایم داری جنبه الهی است» غلط می باشد.

اشکال دوم:

در ماده مورد بحث، قسم اول از اقسام جرایم چنین بیان شده است:

مستحقان قانونی در همه جنس و اوسع حساب شده ترین و دقیق ترین متون موجود به شمار می آید، زیرا اولاً؛ بنا نفوس، اموال و اعراض مردم مربوط است و ثانیاً؛ باید بدون ابهام و اشکال به اجرا درآید.

اول - جرایمی که مجازات آن در شرع معین شده مانند موارد حدود و تعزیرات شرعی.

اشکال عمده این بیان در خلط مجازاتهای مقدر و غیر مقدر و کنار هم قرار دادن حدود و تعزیرات است.

می دانیم که در حقوق جزایی اسلام چهار نوع مجازات تشریح شده است: قصاص و دیات، منبوط به جنایات بر نفس و تمامیت جسمی و روحی اشخاص، و حدود و تعزیرات. حدود عبارتند از مجازاتهایی که نوع، میزان و کیفیت اجرای آنها معین شده و به ازای ارتکاب بعضی جرایم مشخص تعیین و تقدیر شده اند و تعزیرات (یا تعازیر) عبارتند از

مجازاتهایی که به نظر حاکم به تناسب جرم و مجرم برای جرایم فاقد کیفر معین در شرع مورد حکم قرار می گیرند. بر خلاف قصاص، دیات و حدود، مشخصه تعزیرات عبارتست از عدم تعیین و تقدیر آنها.

تقسیم مجازاتها به مجازاتهای معین (قصاص، دیات و حدود) و مجازاتهای غیر معین (تعزیرات) از مسلمات و واضحات فقه اسلامی (عامه و خاصه) است. در «شرایع الاسلام» و شرح آن، «جواهر الکلام»، آمده است: «كُلُّ مَا لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ مَقْدَرَةٌ يُسَمَّى حَدًّا وَ مَا لَيْسَ كَذَلِكَ يُسَمَّى تَعْزِيرًا»

آنگاه از «مسالك شهيد نقل شده است: «شرعاً همه مجازاتهای حدی تقدیر شده اند. اما تعزیر، اصل در آن عدم تقدیر است و اغلب مجازاتهای تعزیری غیر مقدرند و در پنج مورد مجازات تعزیری تقدیر شده است...»

آنگاه صاحب جواهر (ره) گفته است: «شاید انگیزه اینکه شهید موارد پنجگانه تعزیر مقدر را «تعزیر» نامیده، بآنکه مجازات در آن موارد تقدیر شده است، این بوده که در روایات به این مجازاتها تعزیر اطلاق شده. بر فرض صحت این اطلاق در همه پنج مورد، ممکن است بگوییم مقصود از اطلاق تعزیر بر این مجازاتهای مقدر «تعزیر» در مقابل حد نبوده است و شاید به همین جهت بعضی فقها این موارد را در شمار حدود آورده اند.» (۹)

از این بیان بخوبی و روشنی عدم تقدیر مجازاتهای تعزیری به عنوان ویژگی این دسته مجازاتها دانسته می شود. حال، با این

وضوح، چرا و چگونه قانونگذار اسلامی که فرض بر این است که با فقه و شرع آشنایی کافی دارد با بیانی این گونه در قسم اول از جرایم دچار چنین اشتباه فاحشی شده است؟

از آنجا که قانونگذار قانون مجازات اسلامی را مرجع بیان تعزیرات دانسته و در آن قانون مجازاتهای متنوع و مختلفی تشریح شده است، این احتمال نمی رود که او تعزیر را منحصر در «جَلْد دُونَ الْحَدِّ» می داند تا - با مسامحه - گفته شود تعیین حداکثر برای جَلْد تعزیری به نوعی تعیین مجازات شمرده می شود.

تنها احتمالی که درباره منشأ این اشتباه قانونگذار می رود این است که استعمال واژه تعزیر و مشتقات آن درباره مجازات «بما یراه الحاکم» این توهم را برایش مقنن به وجود آورده است که تسمیه این گونه مجازاتها به «تعزیر» تعیین مجازات به شمار می رود و بنابراین وقتی دلیل شرعی می گوید مرتکب فلان عمل حرام تعزیر می شود، مجازات آن عمل را تعیین کرده است.

اما پرواضح است که چنین مبنايي درست نیست، چراکه نام تعزیر نهادن بر دسته بزرگی از مجازاتها که نه نوع و نه میزان آنها مشخص شده به هیچ وجه تعیین مجازات به شمار نمی رود. اگر مجازاتهای حد را مجازاتهای معین می دانیم به لحاظ تعیین و تقدیر نوع و میزان و حتی کیفیت اجرای هر مجازات حدی است و هرگز نمی توان مجازاتهای تعزیری را که نه نوع و نه میزان آنها تعیین و تقدیر نشده، در کنار حدود، مجازاتهای معین نامید.

قانونگذار در تبصره یک ماده دوم

چنین آورده است: «تعزیرات شرعی عبارت است از مجازاتی که در شرع مقدس اسلام برای ارتکاب فعل حرام یا ترک واجب بدون تعیین نوع و مقدار مجازات مقرر گردیده...».

نحوه انشای متناقض این تبصره، که در

آن مقنن با اذعان به عدم تعیین نوع و میزان مجازات تعزیری از آن مجازات مقرر در شرع می داند، نشان می دهد که قانونگذار صرفاً سعی در تعیین تعزیرات شرعی را نداشته است بلکه در تعیین مجازاتها نیز در نظر داشته و «تعیین مجازات» را در کنار «تعیین تعزیرات» در نظر گرفته است. این قابل تعزیر بودن مجازاتها به معنای این است که آن عمل به مجازاتی که در شرع تعیین نشده و شرع و میزان آن به حاکم واگذار گردیده مجازات می شود. اینها به معنای تعیین مجازات است؟ تفسیری که به شرح و به میزان مجازات را مشخص می کند. تفسیری که بیان و در اشکال

اشکال سوم

در بیان اشکال عمده ماده دوم قانون

آیین دادرسی جدیدالتصویب از نظر «منطق تقسیم بندی» است. قانونگذار جرایم را بر سه قسم دانسته است:

«اول - جرایمی که مجازات آن در شرع معین شده ...»

دوم - جرایمی که تعدی به حقوق جامعه و یا مخل نظم همگانی می باشد.

سوم - جرایمی که تعدی به حقوق شخص یا اشخاص معین حقیقی یا حقوقی است.»

اشکال در اینجا است که از نظر ملاک تقسیم بندی (معین و غیر معین بودن

مجازات) قسم دوم و سوم هیچ ربطی به قسم اول ندارند. منطقی تقسیم بندی اقتضا می کند که مقسم بر اساس ملاک و معیاری واحد تنوع و تقسیم شود و قسیمها در وجه قسمت مرتبط و در مصداق مختلف و غیر قابل جمع باشند و گونه تقسیم بندی باطل و بی معناست.

به عنوان مثال، انسانها را می توان از جهات مختلف تقسیم بندی کرد: از جهت جنسیت به زن و مرد، بر اساس دین و مذهب به مسلمان، مسیحی و یهودی، و از نظر رنگ پوست به سفید پوست، سیاه پوست، زردپوست. حال اگر بگوییم انسانها را بر اساس تقسیم بندی مسیحی، دوم - سیاه پوست؛ سوم - زن؛ یا بر اساس تقسیم بندی یکی نیست و قسیمها در مقابل هم قرار ندارند و قابل جمع در مصداق واحد

معین نمی که قانونگذار قسم اول جرایم را جرایم دانسته که مجازات آنها در شرع معین شده، به خودی خود باید قسم دوم جرایم معین باشند که در شرع برای آنها مجازات معین پیش بینی نشده است. اما به گونه ای بسیار عجیب، قانونگذار در بیان قسم دوم و سوم با خروج از مبنای تقسیم بندی و فراموش کردن اساس و ملاک انقسام که عبارت بوده از تعیین و عدم تعیین کیفر در شرع، به بیان قسم دوم و سوم جرایم بر اساس تنوع متعددی علیه پرداخته است!!

البته قانونگذار با بیان قسم اول که در آن تعزیرات را در کنار حدود از جمله مجازاتهای مقدر دانسته است، همه جرایم را دارای مجازات معین در شرع اعلام

کرده (۱) و دیگر جایی برای قسم دوم (جرایم بدون مجازات معین) باقی نگذاشته است. به عبارت دیگر، مقتن با بیان همان قسم اول از منطبق تقسیم بندی خارج شده و در نتیجه تقسیم بندی او با بیان قسم اول خاتمه یافته است!

حتی براساس مبنای تقسیم در قسم دوم و سوم نیز تقسیم قانونگذار کامل نیست. زیرا این تقسیم بندی جرایمی را که عمدتاً جنبه شخصی و فردی دارند شامل نمی‌شود. می‌دانیم که بخشی از افعال حرام و تروک واجب عبارت است از افعال و تروکی که موجب ضرر فاحش بر خود فاعل هستند یا تخلف از احکام ملزمه عبادی و فردی شریعت می‌باشند و تعدی بر حقوق جامعه، مخل نظم همگانی یا تعدی بر حقوق شخص یا اشخاص حقیقی یا حقوقی به حساب نمی‌آیند، اما گناه و قابل مجازات شناخته شده‌اند.

نتیجه:

علاوه بر نتیجه یا نتایج علمی‌ای که، در رابطه با جنبه الهی جرایم، ماهیت مجازات تعزیری و نحوه تقسیم بندی جرایم، از این بحث کوتاه به دست می‌آید، نتیجه‌ای نیز در رابطه با شایستگی و صلاحیت قوه قانونگذاری مملکت به دست می‌آید که هرگز موجب خشنودی دوستداران دین و دولت و مشفقان ملک و ملت نمی‌باشد و آن نتیجه در یک کلمه خلاصه می‌شود: «ضعف»، (وَمَا أَدْرِيكَ مَا الضَّعْفُ؟).

متن قانونی در همه جوامع، حساب شده‌ترین و دقیق‌ترین متون موجود به شمار می‌آید، زیرا اولاً؛ با نفوس، اموال و اعراض مردم مربوط است و ثانیاً؛ باید بدون ابهام و اشکال به اجرا درآید. مضافاً،

در نظام جمهوری اسلامی متون قانونی مصوب قانونگذار اسلامی با حیثیت و آبروی نظام اسلامی رابطه مستقیم دارد و به جهات مختلف مورد ارزیابی دوست و دشمن قرار می‌گیرد. مع الوصف، وجود برخی ضعفها و اشکالات در یک قانون مطول تا حدودی قابل توجیه است. اما وقتی ضعف و اشکال، حتی در یک ماده، به قدری شدید و فاحش است که بسختی

شرحاً همه مجازاتهای
حدی تقدیر شده‌اند. اما
تعزیر، اصل در آن عدم
تسقف است و اغلب
مجازاتهای تعزیری غیر
مقدرند و در پنج مورد
مجازات تعزیری تسقف
شده است.

می‌توان آن را باور کرد دیگر به هیچ وجه قابل توجیه نبوده و موجب نگرانی است. چه رسد به اینکه با نگاهی اجمالی به مواد دیگر دانسته شود که ضعف و اشکال در یک ماده اتفاقی نبوده و ضعفها و اشکالات شکلی و ماهوی متعدد دیده شود. چند نمونه زیر، نشان دهنده ضعف فراگیر قانون مورد بحث است:

در ماده ششم، با توجه به انتخاب شکل مصدری در بیان موارد موقوفی تعقیب امر جزایی و اجرای مجازات، باید به جای «مشمولان عفو» «شمول عفو» نوشته می‌شد و با توجه به مذكر بودن کلمه «امر» باید به جای «امر مختومه» «امر مختوم» آورده می‌شد. در بند ب ماده دوم و ماده نهم، از حق

قصاص و قذف سخن رفته است. تعبیر «حق قصاص» صحیح است زیرا به اولیای دم این حق داده شده که جانی عامد را (بامراجعه به مرجع صالح قضائی) قصاص کنند. اما قطعاً تعبیر «حق قذف» غلط است، چراکه هیچ کس حق ندارد دیگری را قذف کند. مقذوف نیز حق ندارد با قذف مقابله به مثل نماید و متقابلاً او را قذف کند. در فقه و قانون «حق قذف» مطرح نیست. آنچه مطرح است «حق مطالبه اجرای حد قذف بر قاذف» است که به مقذوف داده شده است...

در پایان باید گفت:

پیش از آنکه هدف این نقد اصلاح قانون باشد، زنده و هشدار دادن به «اولوالدلیاب» و حث و ترغیب آنان به انسیدشیدن در ریشه‌های «ضعف» قانونگذاری فعلی و اصلاح و تقویت قانونگذار است، چراکه تا زمانی که ضعف قانونگذار باشد ضعف قانون نیز خواهد بود.

پی نوشتها:

- ۱- از نامه جوابیه شورای نگهبان (شماره ۱۳۷۸/۲/۱۸-۷۸/۲۱/۴۶۰۱) به مجلس شورای اسلامی
- ۲- محقق حلی، شرایع الاسلام، تهران انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۷۴، ج ۳-۴، ص ۱۶۸
- ۳- امام خمینی (ره)، تحریر الوسیله، بدون ناشر و تاریخ، ج ۲، ص ۴۷۷. همچنین جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۴۸ دیده شود.
- ۴- جواهر الکلام ج ۴۱، ص ۴۴۴ و نیز مواد ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۷ قانون مجازات اسلامی دیده شود.
- ۵- مواد ۲۰۸ و ۲۶۹ (تبصره ۲) قانون مجازات اسلامی دیده شود.
- ۶- ماده ۳۱۵، قانون مجازات اسلامی
- ۷- امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۲۶
- ۸- شیخ محمدحسن النجفی، جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۳۶۸
- ۹- شیخ محمدحسن النجفی، جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۵۴-۵۵